

متن پیاده سازی شده جلسه دوم خارج فقه سیاسی 26 شهریور 1399

بسم الله الرحمن الرحيم

هفته ی گذشته عرض شد که برای بحث هایی که در آینده نیاز داریم خیلی وقت ها حتی در کتاب القضا هم تمسکاتی داریم به نامه ای که معروف است به عهدنامه ی امیرالمؤمنین ع به جناب مالک اشتر از این جهت به عنوان مقدمه ی بحث های آتی بس ضرور است که راجع به این نامه، سند این نامه، صدورش از امام و نکاتی که به اعتبار این عهدنامه برمی گردد داشته باشیم. با این که ما در این باره برخی از نوشته ها را داریم اما در سطح درس خارج با نگاه درس خارج من ندیدم جایی بحث شده باشد. از این جهت بحث جدید است انشاء الله ما انجام می دهیم آیندگان هم کاملش خواهند کرد. باید توجه داشت که ما الآن نمی خواهیم وارد محتوای این نامه بشویم. نامه نامه ی پر محتوایی است و ورود محتوایی سر جای خودش. اولین شبهه ای که در این جا هست این است که مثل این عهدنامه محتوایی که دارد همه اش عقلی عقلایی است، آیا لازم است ما راجع به مطالبی که در شریعت هست و مفادش عقلی عقلایی است بحث سندی کنیم؟ یک مطلبی است که عقل انسان هم اقتضا می کند، عقلا هم قبول دارند، چه نیازی هست که سندش را بررسی کنیم؟ لذا ممکن است بر اساس این مبنا که مبنای خود ما هم هست بگویند جای گفتگو از سند عهدنامه نیست. کدام جمله ی عهدنامه است که تعبد شرعی باشد، همه اش عقلی عقلایی است و اگر عقلی عقلایی است چه نیازی به بررسی سندی دارد. به علاوه ممکن است به ذهن شما بیاید که این نامه صادر شده است از امام بما هو حاکم، امام در سال 38 وقتی می خواستند مالک را بفرستند برای مصر، این نامه را نوشتند به مردم مصر، البته امام یک نامه هم قبلش نوشته بودند به مردم مصر، در نامه ی 38 امام مطالبی را به مردم مصر می نویسند، اوضاع مصر هم شلوغ بوده است، از طرفی هواداران عثمان به تحریک معاویه حضور جدی داشتند از طرفی هم مخالفان عثمان و هواداران امیرالمؤمنین که اکثریت بودند، حتی معاویه توانست محمد بن ابی بکر را از پا در بیاورد، بعد از این که محمد بن ابی بکر مسموم شد اوضاع مصر قدری شلوغ شد، امام ع دو کاندید را برای مصر داشتند یکی قیس بن سعد بود که عذر آورد و گفت من عذر دارم، دوم مالک بود که حاکم نصیبین بود در مرز سوریه امام آوردنش برای مصر و امام این نامه را برای مردم مصر نوشتند، منتهی مالک به مصر نرسیده در منطقه ای به نام عریش یا قلزم به شهادت رسید، لذا مالک به مصر نرسید که بخواهد به این نامه عمل کند ولی من عقیده ام این است که اگر حضرت امیر هیچ اثر وجودی نداشتند جز اصدار این نامه برای برکت وجودی امام کافی بود. خیلی عجیب است این نامه! چنان سحر می کند انسان را هم از جهت زیبایی بیان و هم بلندی متن و محتوا و لذا نامه نامه ی عجیبی است.

اشکال: آیا امیرالمؤمنین مطالب داخل نامه را بما هو حاکم نوشتند یا بما هو مبین شریعت الهی، این دو در درس ما فرق می کند، گاهی امام مبین شریعت هستند و از خودشان چیزی نمی گویند اما گاهی بما هو حاکم یا بما هو مصلح اجتماعی مطالبی می گویند لذا احکامش هم می شود احکام اجتماعی حکومتی مثلاً اگر به مالک می گویند جاسوس بگذار برای کارگزار این یک حکم حکومتی است و نمی توانیم از آن یک حکم شرعی ابدی استخراج کنیم. پس برخی می گویند ما نیاز به سند نداریم چون احکامش عقلی عقلایی است و برخی می گویند نیاز به سند نداریم چون بما هو حاکم صادر شده است. ما هم یک مبنایی داریم که ادله ای که مفادش عقلی عقلایی است را نباید تعبدی کرد و از آن اطلاق گیری کرد، ما با این روشی که آقایان دارند که اطلاق و تقیید و عام و خاص من وجه مخالف هستیم و می گوئیم برای اخبار غیر عقلی عقلایی است و اخبار عقلی عقلایی را باید با همان عقل و عقلا سنجید و دید که آیا اطلاق دارد یا نه. این ها را کنار هم بگذارید ممکن است کسی بگوید بررسی سند این نامه لازم نیست.

پاسخ: اولاً همه این مبانی را قبول ندارند، بلکه ما قبول داریم ولی همه قبول ندارند و جلسه ی درس خارج هم جلسه ی استفتاء نیست بلکه جلسه ای است که باید اضربوا بعض الرأی ببعض صورت بگیرد. ثانیاً انسان یک مرتبه در عهدنامه یک عبارت می بیند و می خواهد بگوید امیرالمؤمنین هم این را فرمودند، اگر بگوییم عقلی عقلایی است قابل قبول است اما دیگر به حساب امیرالمؤمنین نمی توانیم بگذاریم چون هر حرف خوبی را امام نرده اند این که ما بخواهیم به امام نسبت بدهیم باید سند درست باشد بلکه اگر نخواهیم به امام نسبت دهیم نیاز به بررسی سندی نیست. من این حرف را فقط در این جا هم نمی گویم، صحیفه ی سجادیه هم همینطور است، یک مرتبه می خواهید به امام سجاد نسبت بدهیم، در این جا باید سند آن را درست کنید ولو از طریق بلندی متن و محتوا باشد. پس بررسی سند عهدنامه لازم است.

در مورد اعتبار این نامه یکی اصل انتسابش به مولی است ولو با سند قابل بحث دوم اگر توانستیم انتسابش را ثابت کنیم آیا سند معتبر دارد یا نه؟

نکته ی دیگر این است که آیا بین آنچه که به عنوان عهدنامه الآن معروف است کدام متن کلام امام است؟ عهدنامه در تحف العقول با عهدنامه در نهج البلاغه با عهدنامه در دعائم الاسلام با هم متفاوت است نسخه های دیگری هم هست و این تفاوت ها گاهی یک کلمه و دو کلمه نیست. لذا اگر سند هم درست شد خواستیم استناد کنیم باید بدانیم که این همان نامه است و مورد تصرف واقع نشده است. مثل کتاب کافی اگر چند نسخه داشته باشد در بازار باید دید کدامش برای کلینی است و کدامش در آن تصرف شده است در مورد عهدنامه ما این مطلب را داریم.

حدود سال 1978 (دهه هفتاد قرن بیستم) تقریباً 25 سال پیش یک خانمی به اصطلاح پژوهشی انجام داد به نام وداد قاضی، ایشان گفت آن چه به عنوان عهدنامه معروف است از علی بن ابیطالب نیست بلکه یکی از حاکمان فاطمیون مصر به نام مهدی عبدالله یا مهدی عبیدالله یک جنایتی کرد و می خواست آن را اصلاح کند، با کمک قاضی اش به نام افلاح بن قارون این نامه را نوشتند، بعد قاضی نعمان مصری (قاضی نعمان شیعیه ی اسماعیلی بوده، خود فاطمی ها هم شیعیه ی اسماعیلی بودند، قاضی نعمان کتابی دارد به نام دعائم الاسلام) این را وارد کتابش کرد و بعد انتساب داده شد به پیامبر یا امیرالمؤمنین. این گذشت مرحوم رضی جمع کننده نهج البلاغه، این را از دعائم گرفت و تغییراتی هم در آن داد و این شد عهدنامه ی مالک اشتر در نهج البلاغه. این خانم مبتکر این حرف ها نیست، قبل از ایشان من پیدا کردم سه نفر از مسلمانان و مستشرقان که آن ها همین حرف ها را دارند و این شبهه را انداخته اند.

مستشرقین با تمام خدماتی که داشته اند (مثلاً المعجم المفهرس کار یک مستشرق است) ولی متأسفانه عموم کارهایشان یک شک و شبهه ای ایجاد می کند و و شک و شبهه اشان مثل دروغشان استادانه است. مرحوم رضی چه داعی دارد عهدنامه را از دعائم بگیرد و تصرف کند؟! این ها برای انسان های حقه باز است نه برای عالمی که اگر شیعیه هم نباشد به هر حال کسی در زندگی ایشان خلاف نقل نکرده است. ثانیاً جالب است بدانید این نامه را جناب نجاشی با سند نقل می کند. جناب شیخ طوسی در فهرس به این نامه اشاره می کند با سند حالا ممکن است برخی از افراد این سند وثاقتشان امروز برای ما ثابت نباشد اما وقتی شیخ می گوید من از فلانی از فلانی از اسبغ بن نباته از امیرالمؤمنین چطور می شود بگوییم در قرن چهارم فاطمی ها نوشتند؟

خواستیم این را بگوییم که وزانت کار مستشرقین را بدانیم کارهای خوب و وزینی بعضاً دارند اما خیلی وقت ها و غالباً هم اینطور است.

این از باب رفع شبهه بود که مطلع باشید.

می رویم سراغ علمای خودمان. ما اول تتبع داریم بعد می آییم سراغ تحقیق. در سند عهدنامه اختلاف است برخی قائل به اعتبارش هستند حالا برخی خیلی محکم گفته اند و برخی لا بأس به گفته اند، برخی هم گفته اند سندش ضعیف است مگر این که از طریق دیگری درستش کنیم و برخی ترجیح داده اند گاهی بگویند معتبر است و گاهی هم بگویند معتبر نیست. آن هم که اینطور حرف زده است بزرگی است که معجم رجال حدیث دارد (آقای خوبی) ایشان در یک مقطعی از عمرش معتقد شده است که این عهدنامه سند ندارد (در برگه آدرس هست) ایشان در اوایل عروه که صاحب عروه گفت احتیاطاً باید اعلم باشد، آقای خوبی در آن جا می فرماید ما دلیل نداریم که باید اعلم باشد و در پاسخ به این اشکال که در نامه ی امیرالمؤمنین به مالک اشتر آمده است «اختر للحکم بین الناس افضل رأیتک» و این افضل یعنی اعلم باشد می گوید اولاً این نامه سند ندارد. ایشان در کتاب القضاء،

مبانی تکملة المنهاج در بحث ارتزاق قاضی قائل می شود که باید از بیت المال ارتزاق کند و تمسک می کند به نامه ی امیرالمؤمنین ع و می گوید عهدنامه سند دارد و شیخ طوسی سند داده به این عهدنامه و سندش هم معتبر است. در اینجا باید به دو نکته توجه کرد :

اولاً آن که اول فرموده است تقریرات درس است اما این که دوم فرموده است قلم خود ایشان است. و بین تقریرات و حرف خود استاد حرف خود استاد مقدم است. به علاوه مبانی تکملة برای دوره ی 1390 است و آن جایی که می گوید معتبر نیست حدود 1370 است یعنی حدود بیست سال تفاوت این دو است و در همین بیست سال هم به سراغ معجم رفت. قاعدتاً آن که متأخر است مقدم است. آقای خوبی همان جایی که می گوید سند ندارد می گوید مگر کسی استظهار کند که عبارت ها آن قدر زیبا است که حتماً از معصوم صادر شده است.

عبارت آقای خوبی: «ان العهد غیر ثابت السند یعنی سند معتبر ندارد بدلیل قابل للاستدلال به فی الاحکام الفقہیہ و ان کانت عبارته آنقدر قشنگ و بلند و رفیع است که ظاهرة الصدور از معصوم است الا ان مثل هذا الظهور غیر صالح للاعتماد علیه فی الفتاوی الفقہیہ ابدأ»

این خیلی اثر دارد، بخش زیادی از تراث ما همینطور است، صحیفه ی سجادیه همینطور است، بخشی از دعاها همینطور است، ایشان می گوید فایده ندارد. ما سؤال می کنیم که برای چه نمی شود و صلاحیت ندارد؟ جالب این جاست که این فرهنگ منتقل شده است به شاگردان ایشان و شاگردان ایشان هم منتقل کرده اند به بسیاری از اساتید که الآن در قم هستند. لذا این جریان یک جریان زنده ای است. ایشان مبنایش فقه مدرسه ای است و ایشان دنبال یک روایتی است که عن فلان عن فلانست درست باشد و خیلی به دنبال وثوق به متن، موثوق الصدور نیست و بر روی روش مدرسه ای پیش می رود در حالی که اگر کسی مبنایش فقه قناعت باشد، اگر واقعا ظهور داشته باشد (یک مرتبه واقعا ظهور ندارد، زیبایی عبارت و فخامت متن هم خیلی ما را به اطمینان نمی رساند، این یک حرفی است)، ما معتقدیم در این قضیه نه باید مطلقاً راه را بست یعنی هر عبارتی بیاورند بگوییم شاید یک کسی گفته است، کلام امام معصوم معلوم است؛ و نه با قشنگ بودن یک متنی زود به اطمینان رسید که از امام است. در نامه ممکن است انسان متوقف بشود ولو هیچ سندی هم نداشته باشد به این معنا که بگوید برای امام است، برخی از معاصران گفته اند : حتماً از امام است.

عرض ما این بود که جناب آقای خوبی اگر واقعا ظاهرة الصدور است و قبول دارید، چرا دیگر می گوید صلاحیت برای فتوا ندارد؟ مگر این که ظاهرة الصدور بودنش را رد کنید.

هفته ی آینده می خواهیم برویم به سراغ سندی که هست، یک سند جناب نجاشی دارد و یک سند جناب شیخ طوسی.

الحمد لله رب العالمین